

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره ترتیب آثار بر معلوم بالاجمال

البته عرض کردم این تبیه را آقایان به عنوان ملاقی اطراف احد اطراف علم اجمالی آوردند. لکن عرض شد که مرحوم نائینی قدس الله نفسه از بحث ملاقی تعمیم دادند به عده ای از موارد.

و عرض کردیم این بحث، بحث لطیفی است. ای کاش این در خود بحث علم اجمالی مطرح می شد نه در تبیهات. و متعرض یک مقدار کلام مرحوم نائینی قدس الله سره شدیم. ایشان فرمودند در باب علم اجمالی که قائل به تجزیه هستیم، البته تجزیه از نظر ایشان به معنای تعارض اصول؛ این همه آثار شرعی باری می شود. مثلاً فرض کنید مثلاً اجتناب از آن هست، شرب از آن هست، بیع آن هست، آثاری را که ایشان مرتب کردند.

بعد متعرض موارد دیگری هم شدند. من جمله از مواردی که متعرض شدند، جزو منافع است. منافع آن و بلکه نعمات منفصله، نعمات متصله، این را هم به نظر عرفی ایشان فرق گذاشتند و قبول کردند.

بعد یک ان قلت طولانی دارند که مثلاً فرق است بین منافع و بین میوه درخت و مسئله درخت و بله. بعد در قلتش ایشان جواب دادند. این طرح مسئله ایشان؛ یعنی کلیت مسئله. عرض کردم ایشان اول در این کتاب برای اینکه به اصطلاح معین بشود از این صفحه ۶۷ که در باب ۲۷: ۲۰ ایشان آوردند، بحث را به عنوان ملاقی آوردند یا یجب الاجتناب.

بعدش صفحه ۶۸ بحث را کلی مطرح کردند. ترتب آثار و حالا ملاقات و اینها. بعد هم به مناسبتی وارد بحث میوه شدند. میوه درخت که مثالش را عرض کردم. یک مقداری راجع به این که آیا میوه تبعیت دارد یا نه، تابع آن شدند تا صفحه ۷۶. این چون هی عقب و جلو، باز دو مرتبه برگشتند به بحث ملاقی. تا آخر دیگر راجع به ملاقی صحبت کردند.

پس اول طرح تبیه را روی ملاقی آوردند، بعد توسعه دادند، بعد هم دو مرتبه برگشتند روی ملاقی. چون بحث های ملاقی را ما هم دیگر نمی خواهیم متعرض بشویم. ۱۶: ۰۳

در این حواشی ای که مرحوم آقا ضیاء دارد، یک مطلبش راجع به ملاقی بود که توضیحاتش گذشت. که در اول بحث. بعد که مرحوم نائینی وارد ترتیب آثار شدند، مرحوم آقا ضیاء یک بحث حایشه به قول خودشان مطوله ای مفصله ای در اینجا در معیار ترتیب آثار را بیان کردند. این به حسب این چاپی که دست من هست، از صفحه ۷۰. آنوقت این حاشیه شماره ۱، ایشان دو سه تا به اصطلاح سه تا مطلب دارد به عنوان خلاصه آراء ایشان در باب تجزیه علم اجمالی. چون تقریباً ما خواندیم دیگر تکرار نمی کنیم.

در صفحه بعد از صفحه ۷۱ وارد بحث ملاقی می شوند. آن کلیاتش همین یک صفحه ۷۰ است اگر آقایان خواستند نگاه بکنند. این کلیه بحث است و بعد وارد بحث ملاقی شدند. و به جمله بعد از بحث ملاقی هم وارد بحث میوه می شوند. میوه درختی که الان عرض کردیم، یکی مغصوب است و یکی میوه می دهد، اگر میوه ای داشت نمی دانیم مال مغصوب است یا نه، وارد آن بحث می شوند.

مرحوم نائینی می فرمایند اجتناب می کنیم، ایشان یک تفصیلی دارند در مسئله و شبیه کلام استاد که می گفتند اجتناب لازم نیست.

حالا این خلاصه، پس آنچه که خلاصه من این را می گویم که اگر آقایان خواستند مراجعه کنند، اگر بخواهیم همه را بخوانیم خیلی طول می کشد. تا اینجا هم خیلی زیادی طول کشیده. آن کلیات بحث را بگویم. خلاصه نظر ایشان در این حاشیه شماره ۱ در صفحه ۷۰ است. تا یکی دو سطر از صفحه ۷۱.

از صفحه ۷۱ همان حاشیه را که ادامه می دهند وارد بحث ملاقی می شوند و در وسط وارد بحث ثمره می شوند. که ثمره... در اینجا این به اصطلاح یک توضیحی راجع به ثمره می دهند که این را در آن تقریرات ایشان شاید واضح تر باشد. من فقط همین نکته بناست آن مطالبی که نکته هست عرض کنم خدمت شما.

خوب دقت بکنید، ایشان بحث ثمره را مثل بحث ملاقی گرفتند. این نکته را... ایشان در بحث ملاقی فرمودند سه تا احتمال هست؛ یکی اینکه ملاقی نجاستش تعبد خاص باشد. یکی اینکه به نحو سرایت باشد. این دو. یکی اینکه به نحو سعه وجودی باشد. این سه. این توضیحی بود که ایشان در ملاقی گفتند.

عین این مطلب را هم ایشان در ثمره می گویند. میوه درخت. یک، احتمال دارد تعبد خاص باشد. یعنی شارع که آمده گفته شما مالک درخت هستید، یک تعبدی هم داده که شما مالک میوه هم هستید. این یکی ایشان از این راه رفتند. دو، اینکه سرایت بکند، ملکیت از درخت سرایت بکند به ملکیت میوه. سوم اینکه سعه وجودی باشد. آن که همه مثل ملاقی. و لذا ایشان اینجا خیلی به نظرم تصریح ندارد، اما در

تقریرات ایشان کاملاً تصریح دارد، در بحث تقریرات که سه احتمال هم در میوه هست مثل سه احتمال در ملاقات. چطور ملاقات را سه احتمال دادند، سه احتمال هم در میوه، میوه درخت.

این خلاصه بحثی که ایشان فرمودند.

البته حالا من هم کمی هم عبارات تقریرات ایشان را عرض می‌کنم. انصافاً این دو تا فرقی خیلی زیاد است. انصاف قصه مسئله ملکیت درخت اصلاً فضلاً عن میوه یک امر عقلایی است. چون ملک معنای سیطره و سلطنت انسان است. اصلاً اساس ملک که بعد توسعه پیدا کرد به این ترتیب بود که فرض کنید یک نفر می‌رفت از میوه درخت، مثلاً یک سیبی می‌چید. این سیب دستش بود، این سیطره داشت، این سیطره اسمش بعد شد میوه. اصل این یا مثلاً درخت را در یک جایی می‌گذاشت دورش دیوار می‌گذاشت دورش می‌نشست، کسی حق نداشت به آن درخت نزدیک بشود. می‌شد ملک.

اصل ابتدایی سلطنت در زندگی بشر به طور طبیعی هم ملکیت همان سیطره است. سیطره‌ای که انسان بر اشیاء دارد. و اینکه انسان اگر فرض کنید سیطره‌ای بر چیزی پیدا کرد، سیطره بر فرض کنید درخت پیدا کرد، برگ درخت، شاخه درخت، ریشه درخت، میوه درخت، این تابع، بلکه در اینجا خیلی واضح است مسئله عینیت. البته آفاضیاء در آنجا حالا در آن حاشیه فرموده عینیت خیلی بعید است فی غایة البعد. نه خیلی بعید نیست، تصادفاً خیلی هم ظاهر است. من تعجب می‌کنم از ایشان قدس الله سره.

علی‌ای حال این مسئله‌ای را که ایشان فرمودند در آنجا، این مسئله قابل قبول نیست. و انصافش این است که بحث ملکیت چون یک بحث انسانی است، و بشری است و عقلایی است، و قبل از اسلام بوده، این غیر از بحث طهارت و نجاست است که تعبد صرف بوده. من تعجب می‌کنم از ایشان خیلی واقعا قیاس احدهما باخر، اصلاً احتمال اینکه شارع آمده ملک میوه را برای ما قرار داده در مقابل ملک درخت، خیلی حرف عجیبی است. اگر سلب ملک هم کرد عجیب است، چون آن وقت باید جعل ملک بکند. مثلاً بگوید شما مالک درخت هستید برگ‌هایش مال شما نیست مثلاً. من به یک ملکیت جدیدی به یک تعبد جدیدی گفتم مالک برگش، مالک میوه، مالک ریشه‌اش، خیلی تعجب است یعنی به نظر من که خیلی حالا بالاخره مرحوم آفاضیاء قدس الله سره اعلم بما افاد فی ما افاد، لکن انصاف قصه این است که این قبول مطلب ایشان خیلی مشکل است. اصلاً این تصور ایشان که ما بیایم میوه را تشبیه بکنیم به ملاقی احد الاطراف. چون در ملاقی واقعا این احتمال قوی است که تعبد صرف باشد. شارع گفته این نجس است. ولو دلیلی بر نجاستش نداشته باشیم. مخصوصاً اگر گفتیم نجاست و قذارت یک امر عرفی است. فرض کنید دست شما خورد به خون، فرض کنید دست شما نجس شد. بعد

رنگ خون رفت. آن دست نجس است باید شسته بشود. خورد به یک لباس تر مثلا. این که بگویم این لباس تر که هیچ آثاری از خون نه در دست شما هست نه در لباس هست، این لباس تر نجس است، خب این تعبد است، واضح است تعبد است. خیلی واضح است یعنی امر واضحی است تعبد است. چون نجاست عرفی روی قذارت است. دست اگر مثلا به خون قرمز شده، خورد به لباس قرمز شد خب این معقول است. می گویم سرایت معقول. اما اگر آثار رنگ خون از دستتان رفت، دست شما آثار خون رفت و هیچ اثر خون نیست، خورد به لباس فرد، این که بگویم این لباس تر نجس است این قطعا تعبد است. و شاهدش هم این است که در آن روایت عمار سوال می کند که از این حیوان باز هست، حیوان هایی که گوشتخوار هستند. می گوید یکی از این حیوان های گوشتخوار روی ظرف نشسته دارد آب می خورد. امام (ع) می فرماید اگر در منقارش خون هست، از آن آب اجتناب کن. خون نیست، نه پاک است. و لذا این روایت مفادش این است که در بدن حیوانات زوال عین نجاست کافی است. نجس نیست دیگر. می گوید خون می بینید، اگر خون دیدید، زد به آب، آن آب نجس می شود. اگر خون ندیدی، لم تری دما فی منقاره، آن آب پاک است.

دست شما که مثل آن نیست. خب این تعبد است. معنای تعبد که شاخ و دم ندارد که خب در یک جا می گوید اشکال دارد، یک جا می گوید ندارد. دست شما خون به آن رسید، پاک شد، هیچ آثار خون نیست، لکن نشستید، زدید به لیوان آب، خب نجس می شود. حیوان باز مثلا، شکاری، در منقارش قطعا این حیوان می خورد، نجاست خوار است دیگر یعنی گوشتخوار است مردارخوار است. وقتی یک مردارخوار خورده قطعا منقارش خونی شده خب. امام (ع) می فرماید اگر خونی در، فان لم تری فی منقاره دما فلا بأس. خب تعبد یعنی این دیگر. یک مورد می شود یک مورد نمی شود. اسمش تعبد است.

اما شما بیایید در میوه ها، مثلا بگویید درخت سیب میوه اش ملک شما می شود، درخت آلو نمی شود. خب خیلی عجیب و غریب است. خیلی عجیب و غریب است که مثلا این درخت بشود و آن نشود. یعنی این در حقیقت اگر تعبد هم بیاید باید به زور بیاید. یعنی چیز خیلی غیرمتعارفی است. نکته خاصی ندارد. متعارف نیست که تفکیک بین برگ درخت و درخت؛ درخت ملک شماست، برگش ملک شما نیست؛ درخت ملک شماست، شاخه هایش ملک شما نیست؛ درخت ملک شماست، میوه اش ملک شما نیست. خیلی عجیب است. یعنی حرف های واقعا عجیب و غریبی است یعنی مطلبی که مرحوم محقق استرابی فرموده، من نمی دانم خیلی تعجب است. اینجا هم ایشان تصریح می کند. حالا در آن عبارت هم دارد اما اینجا خیلی واضح است در تقریرات.

در تقریرات از جلد ۳ که دست من هست صفحه ۳۵۳ به بعد در این نه‌ایه الافکار ایشان قدس الله نفسه. غرض اینکه به ذهن ما می‌آید خیلی این مطلب ایشان از عرف دور است. خیلی دور از عرف است. میوه را قیاس کردن به ملاقی، خب ما الان برایتان مثال زدیم. ما در ملاقی دو مورد داریم با همدیگر فرق می‌کنند. غیر از تعبد که معنا ندارد، چه معنا دارد؟ نوک آن باز مثلا یا دست شما، هر دو به خون خورده، هر دو هم خونس از بین رفته. می‌گویند آن باز بخورد آن ظرف نجس نمی‌شود، دست شما بخورد نجس می‌شود. غیر از تعبد چه معنایی می‌شود کرد؟ شما اصلا معنایی غیر از تعبد می‌فهمید؟ معنایش تعبد است.

پس این که شما احتمال دادید تعبد، اما در میوه احتمال تعبد خیلی بعید است. یا مثلا در حیوان می‌دانید دیگر بنایشان این است در حیوان ولد تابع ام است. اما در اعتبارات جامعه بشری ولد تابع اب است. از نظر نسب و اینها تابع اب است. خب تابع ام قاعده‌اش هم همان طور است. چون حیوان حالا فرض کنید گوسفند نری بوده و رفته، این ماده مثلا پنج ماه نگهش داشته بچه را. این دنبال ماده، اصلا پدرش را هم نمی‌شناسد. خب طبیعی‌اش هم همین است. یعنی ما در این مسائل یک مقدار اول ریشه‌های طبیعی دارد. اصلا آنجا معنا ندارد که بچه گوسفند را بگوییم تابع پدرش است. دقت می‌کنید؟ اینها یک ریشه‌های طبیعی قصه دارد. این که حمل تابع مادر است، این که در جامعه بشری به خاطر نظام اجتماعی شده که نسب به پدر داده می‌شود، و الا طبق قاعده همان تابع مادر است مثل حیوانات دیگر. البته در عالم یهود هم بچه تابع مادر است. در عالم یهودیت، یهودی به کسی گفته می‌شود که مادرش یهودی باشد. به پدر اعتبار نمی‌کند، اعتبار در یهودیت روی مادر است. در مسیحی‌ها و مسلمانان اعتبار به پدر است و اینکه دینش چه باشد. اما در یهودیها اعتبار به مادر است. علی‌ای حال وارد این بحث نشویم. کیف ما کان این مطلبی را که آقا ضیاء فرمودند قدس الله سره در اینجا، قیاس این دو تا به همدیگر انصاف قضیه خیلی دور از محل بحث است.

مرحوم آقا ضیاء یک مقدماتی فرمودند. یکی شبیه مقدمه مرحوم آقای خویی که اشکال هم کردیم به مقدمه آقای خویی. البته کمی توسعه بیشتر. بعد وارد مقدمه دوم شدند که وجه نجاست ملاقی چیست. که خواندیم در همین تعلیقه ایشان در آنجا هم آمده. همان سه تا احتمال.

بعد ایشان در صفحه ۳۵۳ می‌گویند این وجوه ثلاثه متصوره در وجه نجاست ملاقی، و ویتاتی مثلها ایضا بالنسبة الی ملكية المنفعة؛ انصافا عجیب است. و النمائات المتصلة و المنفصلة. مثلا اگر درخت کوچک بود، بزرگ شده، بگوییم این قسمت بزرگ که شما مالک هستید تعبد خاص است. خیلی حرف عجیبی است. نمائات متصلة که دیگر خیلی، مثلا لاغر بوده، چاق شده، این مقدار چاقی این ملک

جدیدی است مثلاً. عبدش لاغر بوده، چهل کیلو وزنش بوده حالا شده هشتاد کیلو. این نمأت متصله. در نمأت متصله بگوییم نه این، یا شیر گوسفند یا شیر گاو، بگوییم این ملکیتش جدید است. خیلی بعید است انصافاً خدا رحمت کند مرحوم آقا ضیاء را. خیلی ذهنیت را خیلی جایی بردند که خیلی از عرف و از جهات عرفی کاملاً خارج است کاملاً.

علی ای حال ایشان هم بعد قبول کردند سرایت، حالا خیلی خنده دار است، در میوه هم قبول کرده سرایت. به نظر من عینیت، البته ایشان می گوید فی غایة البعد، عینیت خیلی بعید است. ظاهرش که عینیت است. مثل برگ است، مثل ساقه است. اصلاً درخت چیست من نمی فهمم. درخت یک عنوان، شاید ایشان ماهیت درخت را در ذهنشان تصور کردند. به عنوان لوازم وجود گرفتند مثلاً. درخت همین است دیگر خب درخت عرفی که می گویند مالک است همین است. برگ هست، ساقه هست، ریشه هست، میوه هست. درخت همان است دیگر عینیت است.

ایشان بعد هم این را گرفتند. خیلی خب حالا این هم مطلب ایشان.

نکته اساسی در کلمات آقا ضیاء که من مخصوصاً آوردم گفتم تقریرات را بخوانید، در این امر سوم مقدمه سوم به قول خودشان در مسئله ملاقی یک تعابیری دارند. لا اشکال فی ان کل طریق المعتبر اذا قام علی عنوان ذی اثر یوجب بقیامه علیه بحکم العقل، دقت می کنید، ترتیب کل ما لذلك العنوان من الاثار التکلیفیه و الوضعیة علیه، من غیر فرق، این نکته این است؛ من غیر فرق بین کون الطریق هو العلم الوجدانی او غیره و من غیر فرق بین کونه تفصیلیاً او اجمالاً؛ بعد ایشان نکته را دقت کنید؛ فمع العلم الاجمالی بعنوان ذی اثر کالعلم بخمریه احد المایعین، عنوانی که اثر دارد، خمریت یکی از این دو مایع است. یترتب علی عنوان المعلوم، آن عنوان معلوم که احد المایعین خمر است، جمیع ما له من الاثار التکلیفیه و الوضعیة، عنوان معلوم. کحرمة شربه و نجاسة ملاقیه، آن وقت مرادش از عنوان معلوم، مثلاً شما هر دو مایع را بخورید، دست را به هر دو مایع بزنید، هر دو مایع را در لباستان بگیرید برای نماز.

و فساد بیعه و وجوب، هر دو مایع را بخورید، یجب الحد علی شربه دیگر. روشن شد؟

ولکن ترتیب آلاثار المزبوره انما یکون علی نفس عنوان المعلوم بالاجمال لا علی کل واحد من المشتبهین؛ حالا این کل واحد من المشتبهین را ما اسمش را چه گذاشتیم؟ اطراف. روشن شد؟

این مطلب، من چون خیلی کلمات آقا ضیاء... چون این خیلی هم حرف شبیه حرف خود ماست. من حرفم را از ایشان نگرفتم. دیروز خواندم، دیدم خیلی شبیه حرفی است که ما گفتیم. معلوم می شود توارد خاطر داشتیم. خیلی حرفشان در اینجا در دوره سابق و دوره سابق

۱۸:۵۸ این حرف در ذهن من نبود که آقا ضیاء گفته است. مرحوم آقا ضیاء، آن نکته فنی را ما به صورت دیگر گفتیم. در علم اجمالی یک تنجیز به مقدار علم تفصیلی است، مکشوف است. یک تنجیز زائد بر آن است. ما تعبیر ما این بود. این که ایشان ننوشته. لکن من از این جهت می خواستم، معلوم می شود آقا ضیاء همین نکته را تصور کرده، یعنی نکته اساسی را تأمل فرمودند. ببینیم کجا با همدیگر اختلاف پیدا می کنیم. یعنی ایشان تأمل فرمودند که یک آثاری بر آن علم است، مثلاً آن آثار کی می شود؟ هر دورا بخورد، نجس است؛ هر دورا بخورید، حرام است؛ هر دورا بپوشید، باطل است؛ هر دورا مثلاً بخورید حد شرب خمر دارد؛ بعد ایشان ولكن ترتیب الاثار، لا علی کل واحد من المشتبهین؛ ایشان تعبیر به کل واحد من المشتبهین کرده. ما از این تعبیر کردیم به اطراف. ما از این تعبیر کردیم مقدار زاید بر ادراک.

و لذا ما اسم این را گذاشتیم تنجیز علم اجمالی. گفتیم تنجیز علم اجمالی نکته اش همین زاید است. آن معلوم بالاجمال خب مثل آن تفسیر دیگر فرق ندارد. این که می گوید این طرف و آن طرف. این طرف و آن طرف. چون دیدم مرحوم آقا ضیاء این تعبیر را آورده، دیدم خیلی شبیه تفکر ماست.

فان نتیجه منجزية العلم الاجمالی للتکلیف بالجامع؛ ببینید ایشان از این راه وارد شده. فرق ما با ایشان. لا تكون الا وجوب الاجتناب عقلاً؛ بعد می خواهد بگوید این وجوب الاجتناب عقلاً موجب سرایت نمی شود. لذا ملاقی نیست. روشن شد؟

ما چه عرض کردیم؟ ما گفتیم این علم چهار تا احتمال دادیم؛ یکی وجوب اجتناب بود. ما چهار تا احتمال دادیم. یک، این علم به جامع موجب ظن به اطراف می شود. که بعید نیست من الان عرض کردم در کلمات علمای شیعه ندیدم، اما احتمال می دهم در بعضی عبارات اهل سنت را این جور می فهمیدم، سابقاً هم عرض کردم. خلاف ظاهر است. علم به جامع ظن به اطراف می آورد. طبیعتاً ظنش می شود پنجاه پنجاه. اگر سه تا باشد، سی سی، یک سوم یک سوم. نه ظن به معنای هشتاد هشتاد. هشتاد هشتاد که نمی شود.

دو، این علم به جامع سرایت می کند به افراد و افراد را مثل استصحاب می ماند. می گوید این هم خمر است این هم خمر است. این را عرض کردیم علمای ما قائل نیستند.

سه، علم به جامع فقط وجوب اجتناب عقلی می آورد. مومن از عقاب. فقط حکم عقل می آورد. این حرف آقا ضیاء است و مشهور. چهار، علم به جامع ابداع می کند همین جامع را برای کل افراد. لکن ابداع در حد حکم نه مطلقاً. این هم عقیده بنده سرایا تقصیر. یعنی این علم به جامع یک تصرفی می کند که ما کل واحد را خمر می دانیم.

پس اختلاف ما با آقاضیاء در اینجا شد. ایشان می گوید لا تكون الا وجوب الاجتناب عقلا عن كل واحد من المشتبهين من باب المقدمة العلمية و من باب مناط الفرار عن الضرر المحتمل، لعدم الامن عن كون ما ارتكبه هو الحرام المنجز في البين و هذا المقدار لا يقتضى، خوب دقت کنید، هذا المقدار يعنى حكم عقلى. این حکم عقلی معنایش این نیست که جمیع آثار خمر بر اطراف بار بشود. مثلا ملاقی یکی از طرف نجس بشود.

پس یک معلوم بالاجمال داریم، یک اطراف داریم. ایشان اطراف را از حکم عقل گرفته است. خب حکم عقل آثار را بار نمی کند. و لذا بله، فلو فرض حیثئذ انه لم يرتكب الا احد الطرفين بشرب او بيع لا يترتب عليه الاثار الشرعية المترتبة على المعلوم بالاجمال من الحرمة و النجاسة و فساد البيع؛ این عرض کردم این ظاهر عبارت نشان می دهد، این نتیجه گیری که ما می خواهیم بکنیم. آقا در باب علم اجمالی تأثیر معلوم اجمالی فقط همین مقدار است، وجوب اجتناب. هیچ اثر دیگری بار نمی شود.

شما می توانید اchiedما را بفروشید. شما اگر خوردید حد شرب خمر، این فقط باید از این اجتناب بکند. لباسان به این خورد نجس نمی شود. ببینید دقت بکنید. جمیع آثار. منافع این حلال است. خودش البته این منافع ایشان آقاضیاء در اینجا منافع مثل ما آورده.

بعد حالا نکته اش این است نکته ای که در کلمات مرحوم آقاضیاء هست در این عبارت بعد از بعد ایشان بله، لا يترتب عليه الاثار الشرعية المترتبة على المعلوم بالاجمال من الحرمة و النجاسة و فساد البيع كيف و ان ثبوت تلك الاثار، خوب دقت کنید، این آثار به حسب جعل، جعل مراد در لسان دلیل است. مثلا ینجسه، این ینجسه که در لسان دلیل هست، خوب دقت کنید، انما كان للعناوين الواقعية؛ یعنی این تنجیز مال نجس واقعی است خمر واقعی است. این خمیری که در اینجا هست عقل گفته اجتناب بکن، نه آن خمر واقعی. این عبارت را هم من تا حالا در کلمات آقاضیاء ندیده بودم. آن موقع وقتی عبارت را می خوانیم اولش را می بینیم بقیه اش را دیگر دقت نمی کنیم. حالا ما طبیعت انسان یکی غرور است و یک جهل. گفت کان ظلوما جهولا. طبیعت این غرور و جهل این است که ما تا آخر نگاه نمی کردیم. من نمی دانم چطور شد دیروز داشتم به دقت عبارت ایشان، یعنی با دقت زیاد هم نه، در این تعبیر عناوین واقعی را آورده. این روح بحث اجمالی همین است. لکن تعبیر ایشان این است؛ عناوین واقعی، یعنی خمر واقعی، در مقابل عناوین واقعی ما يجب الاجتناب عن عقلا. در عبارت آقاضیاء، و درست هم هست همین عناوین واقعی ایشان درست است.

اختلاف ما با ایشان، ایشان به جای یجتنب اجتناب عن، ما عرض کردیم بگذاریم به جای عناوین ابداعیه. این حرف آقاضیاء عینا حرف بنده است، فقط کلمه ابداع را به کار نبرده است. ایشان می خواهد بگوید در روایات که می گوید بول منجس است، بول واقعی نه بول

ابداعی. در علم اجمالی عناوین واقعی نیستند. عناوین واقعی آن معلوم بالاجمال است. کل طرفین عنوان ابداعی است، من عرض می‌کنم.

آقا ضیاء می‌گوید يجب الاجتناب عنه عقلا؛ این حرف آقا ضیاء. روشن شد مطلب؟

این را من گفتم مخصوصا من، این شد این عبارت من در حاشیه ایشان در این عبارت، دو تا کتاب گرفتم، تقریرات خود آقا ضیاء. این مطلبی که آقا ضیاء گفته به نظر ما کاملا، من خیلی خوشحال شدم دیدم شبیه حرف ماست. فقط اصطلاح را ما عوض کردیم.

پس بنابراین این که ایشان می‌گوید للعناوین الواقعيه، درست است. آن که لا يجوز بيع خمر واقعی است. اینجا خمر ابداعی است. اطراف خمر ابداعی هستند اما آن که لا يجوز بيعه خمر واقعی است. آن که بولی که منجس است بول واقعی است. آن خمری که موجب حد است خمر واقعی است. در اینجاها چه، آن معلوم بالاجمال خمر واقعی است. اما کل طرفین، آقا ضیاء می‌گوید کل طرفین يجب الاجتناب عنه عقلا، تعبیر ایشان این است. آن که يجب اجتناب عقلا این آثار را ندارد. عناوین واقعی این آثار را دارد.

ما برای اینکه این مطلب روشن تر بشود، البته خب ابداع، این تعبیر ابداعی را من تازه نگرفتم، بیست سال پیش است، شاید سی سال قبل مثلا. من که ندیده بودم در عبارت آقا ضیاء در این مدت من دقت نکرده بودم. این مطلب را دیده بودم، چند بار در همین بحث هم عرض کردم که اینها فائند به وجوب اجتناب این آثار، مرحوم آقای خویی از باب اینکه جزء الموضوع است، تمام موضوع نیست. لکن عده‌ای از این راه که این حکم عقلی است، حکم عقلی قابل سرایت نیست.

ما به جای این تعبیر آقا ضیاء دقیقا حرفی را که ما زدیم با مرحوم آقا ضیاء عین هم است. آقا ضیاء می‌گوید ما یک عناوین واقعی داریم، این معلوم بالاجمال است. یک جاهایی داریم که يجب الاجتناب عقلا این اطراف است. این خلاصه حرف آقا ضیاء. ما به جای يجب الاجتناب عقلا گذاشتیم چه؟ گذاشتیم عنوان عناوین ابداعیه. اگر در این حاشیه کتابتان مرقوم بفرمایید داشته باشید. این عناوین واقعی که ایشان گفت درست است. آن که در چند صفحه قبل آورده بود اسمش را بگذارید عناوین ابداعیه. این که خیلی راحت تر بود. اگر آقا ضیاء این راه را می‌رفتند خیلی راحت تر بود. معلوم بالاجمال عنوان واقعی است، اطراف عنوان ابداعی. آثار بر عنوان واقعی بار می‌شود، آثار بر عنوان ابداعی بار نمی‌شود.

خیلی مطلب واضح و روشن و دیگر این پیچیدگی عبارت ایشان را نمی‌خواهد. البته عبارتشان شاید مال مقرر، شاید در درس ایشان، بعید است اگر می‌گفت هم حتما مقرر ضبط می‌کرد. چون در حاشیه‌شان هم نیاورده. آن حاشیه به قلم خود ایشان است.

پس بنابراین آن نکته اختلاف که می خواستیم با ایشان توضیح بدهیم که معلوم بشود که، من خیلی خوشحال شدم که همان تقریری را که ما آوردیم و لذا هم عرض کردم مرحوم آقا ضیاء از راه علیت علم پیش می آید. نه از راه تعارض مثل مرحوم نائینی و حق هم با آقا ضیاء است. عرض کردم کرارا حق با آقا ضیاء است و ما از راه علیت علم پیش می رویم در باب علم اجمالی.

س: دیگر ایشان سه قسمش نمی کنند که علم اجمالی قبل از ملاقات و علم باشد، کلا می گویند ملاقی

ج: بله، آن یک چیزی در آن حرف صاحب کفایه بعضی اشکال بنایی می کند. چون دیگر آنها گذشت و بعدش هم خودمان مبنا قرار دادیم. دیگر همه اینها را بخواهیم بگوییم باز تکرار می شود و فایده چندانی ندارد. من آن نکات اصلیش را می خواهم عرض بکنم.

ببینید فقط نکته اختلاف با آقا ضیاء کجاست؟ خوب دقت کنید. در روایت داریم، ان الذی حرم شربها حرم ثمنها؛ خوب دقت کنید، ان الذی حرم شربها حرم ثمنها؛ خدایی که شرب خمر را حرام کرده ثمنش را هم حرام کرده است. این حرم شربها، شما می گوید اگر یکی از این دو مایع خمر است نخورد. سوال این است، این دلیل می گوید حالا که می دانید یکی خمر است، یکی را هم نفروشید.

آقا ضیاء می گوید مال عناوین واقعی است نفروختن؛ اینجا وجوب اجتناب است، دلیل نداریم که نفروش. پس یک نکته ای که واقعا، چون می گوید عنوان واقعی نیست. آن نکته اساسی این است؛ ان الذی حرم شربها یعنی شرب خمر واقعی؛ دقت کردید؟ حرم ثمنها ثمن خمر واقعی یا ان الذی حرم شربها، خمر واقعی و ابداعی؛ حرم ثمنها ثمن خمر ابداعی و واقعی. خوب دقت کنید. ان الذی حرم شربها حرم ثمنها؛

س: واقعی هستند دیگر آقا عناوین واقعی هستند

ج: خب عناوین واقعی باید بگوییم اجتنابش هم جایز است. این با علم اجمالی تان نمی سازد. باید بگوییم شربش

س: عقل می گوید دیگر، در خمر ابداعی عقل می گوید

ج: ببینید عقل که گفت بحث سر همین است. مرحوم نائینی می گوید اینجا وقتی حکم آمد، این تنقیح لسان دلیل می کند. نائینی می خواهد بگوید اگر نگفت نخور یعنی نفروش. اگر گفت نخور یعنی نفروش. اگر گفت نخور به خاطر اینکه خمر ابداعی است، نفروش چون خمر ابداعی است.

س: اگر گفت نخور و خورد، خمر در نیامد، ما حد می زنیم؟

ج: حد را نائینی از راه دیگر گرفته که ما دیروز توضیح دادیم شما تشریف نداشتید. از راهی که حاکم می تواند اجرای حد بکند یا نه؟ ما حرف نائینی را دیروز توسعه دادیم. چون ما دیروز مفصل راجع به آثار صحبت کردیم. آثاری بود که خود شخص بار می کرد، آثاری بود که دیگران بر او بار بکنند. مثلاً اگر یکی را خورد، حاکم می تواند حد بزند یا نه؟ سوال. اگر یکی را خورد ما می توانیم پشت سرش نماز جماعت بخوانیم یا نه؟ آثاری است که دیگری بار می کند. دیروز جدا کردیم.

مرحوم آقا ضیاء اینجا را جدا کرده به یک بیان دیگری. اگر بخواهیم بیان ایشان را بخوانیم طول می کشد. آقایان نگاه بکنند. ما آمدیم به یک بنای دیگری گفتیم، بنای ما، البته بنای آقای نائینی فقط همین حاکم گفته شرب خمر؛ بیان بنده توسعه داشت. به جای حاکم و شرب خمر، گفتیم دیگری می خواهد آثار بار بکند. آثاری که خارج است. مثلاً اگر کسی شرب خمر کرد پشت سرش نمی شود نماز خواند. درست است؟ حالا یک کسی اینجا می دانیم ما، گفته آقا من می دانم یکی خمر است یکی را خورد، می شود پشت سرش نماز خواند؟ آن واجب اجتناب داشت، اما من می توانم پشت سرش نماز نخوانم بگویم فاسق است؟ می توانم ترتیب آثار فسق بدهم؟

روایت دارد لا تزوجوا شارب الخمر، یکی از این دو تا را بخور. می دانم یکی خمر است، خودش هم می داند. می توانیم بگویم لا تزوجوا صدق به کل است. در آنجا به حرف آقا ضیاء بر می گردیم. می گوید لا تزوجوا شارب الخمر، ظاهرش در عناوین واقعیه است نه جایی که يجب الاجتناب عنه عقلاً. عناوین واقعی است نه عناوین ابداعی. اگر گفت لا تزوجوا شارب الخمر، مراد از خمر در لسان ادله، آن اثری است که بر عنوان خمر واقعی بار می شود. شما نمی توانید بگویید این شخص شارب الخمر است. شما نمی توانید ترتیب آثار بدهید. او می تواند به حکم عقل بگوید واجب است بر من اجتناب. دقت کنید. ما دیروز این رساله را عرض کردیم. یک مقدار آثار مال شخص است. یک مقدار آثار مال خارج است.

مرحوم، یک بحث هم صغروی است که بحث ثمره و میوه و اینها. مرحوم نائینی می گوید وقتی آمد گفت این شما می دانید یکی خمر است؛ هم حرمت شرب دارد هم حرمت بیع دارد، هم نمی توانید بفروشید. این آثار بار می شود.

ما در اینجا چون آقا ضیاء قائلند که خب با همدیگر اختلاف دارند، عرض کردیم، حالا مثال هایش، ما عرض کردیم حد در مقام این است که ما باید موردی حساب بکنیم. آثار را هم از جهات مختلف حساب بکنیم نه جهت واحده. یعنی یک دفعه آثار به لحاظ خود شخص است، یک دفعه آثار به لحاظ ترتیب دیگران است، یک دفعه آثاری که می آید آثاری است که به لحاظ خود قانون آمده، یک دفعه به لحاظ آثاری است که قانون بر آن بار می کند، این دو تا اثر است. مثلاً قانون آمده خمر نفروش، شراب نفروش، من باب مثال عرض

می‌کنم. ما باشیم و این تعبیر، شراب لا یجوز بیع الخمر؛ لا یجوز بیع الخمر مراد خمر حقیقی است، خمر ابداعی را شامل نمی‌شود. الفاظ ظاهر هستند در مانع واقعی. اگر ما نصمان این باشد، لا یجوز بیع الخمر، لا یجوز مثلاً یجب ارادة الخمر، می‌گوید آقا من می‌دانم یکی خمر است، می‌گوید این را بریز، این یکی، یکی حالا من مثلاً یکی را نگه دارد، می‌گوید نه حتماً باید بریزد؛ چون کل واحد من الاطراف عنوان خمر صدق می‌کند. نمی‌دانم روشن شد مطلب؟

یک دفعه احکامی است که بر خود آن بار می‌شود؛ یک دفعه خوب دقت کنید، آثاری است که قانون بار می‌کند غیر از اجرای حد. مثلاً گفت کسی که شرب خمر کرد، فاسق است. دقت کنید، از آنطرف هم گفت که مثلاً استاندارها باید فاسق نباشند؛ کسی که به عنوان سفیر انتخاب می‌شود باید فاسق نباشد. اگر کسی فاسق بود، از بعضی از مسئولیت‌های اجتماعی مثل فرض کنید فرمانده ارتش محروم می‌شود. ببینید دقت کنید. حالا این شرب یک اناء کرد، یک، حرمت شرب، دو، حرمت بیع، این آثار بر خود خمر است. سه، یک آثاری که قانون دارد در مجموعه قانونی. در مجموعه قانونی یک اثری خود قانون دارد. حالا ایشان یکی از این دو اناء را خورد؛ مثلاً بگویم فرمانده ارتش نمی‌شود، استاندار نمی‌شود، سفیر نمی‌شود، عرض کردم یک مشکل دیگری که در این کلمات اصحاب ما باز، البته کلمات اصحاب ما حد را نوشتند، حد شبیه همین است. لکن می‌دانید در دنیای قانون، قانون یک واحد مترابط است. یک ترابط قانونی وجود دارد. وقتی یک جعل می‌شود یک آثار دیگر هم خود نه اینکه خود تحت آن عنوان، آثاری بر آن بار می‌شود. مثلاً اگر ارتکاب شرب خمر کرد، استاندار نمی‌شود، سفیر نمی‌شود، چون فاسق است. فاسق را مثلاً ممکن است در مجموعه قانونی در بیست ماده قانونی آثاری بر آن بار کرده است. اگر آمده بر عنوان فاسق بار کرده. از آن طرف هم گفته کسی که شرب خمر می‌کند فاسق است. این دو تا. کسی آمد یکی از انانین را خورد. یک دفعه می‌گوییم آیا شرب است، این شرب بر آن حرام است، این مایع حرام است بیعش، این آثار خودش است. یکی در آن ترابط قانونی حسابش می‌کنیم. در آن مجموعه ترابط، مثلاً بیست تا ماده آمده توش کلمه فسق آمده و فاسق و آثاری بار شده است. می‌گوییم تمام آن آثار باید بار بشود. آن ترابط قانونی یک عنوان ابداعی را هم می‌گیرد.

آن وقت از آن طرف این عنوان ابداعی یک عنوان به اصطلاح به قول آقایان حکم عقل است، به عنوان می‌خواهند ابداع عقل عملی است. عقل عملی این را ابداع می‌کند. یا به لحاظ صورت در بحث احتیاط توضیح دادیم، یا به لحاظ ماده. این باید ابداعی باشد. یا تصرف صورت وهم یا تصرف قوه خیال یا تصرف قوه وهم است. یکی از این دو قوه باید تصرف بکند.

البته بین پراتز عرض می‌کنم، این پیشرفت‌هایی که علم کرده، ممکن است حالا ما بحثمان را از این وارد شدیم، در علوم طبیعی هم این مطلبی که من می‌گویم اثبات شده باشد. یعنی وقتی که انسان زید را می‌بیند، می‌خواهد یک اثری بار بکند، مثلاً پول بدهد، ممکن است فرض کنید در اعصاب سمپاتیک اثر بکند. اما وقتی که گذشت زمان، دو روز گذشت و بخواهد آثار بار بکند، حتی ممکن است در سلسله عصبی انسان هم فرق بکند. یعنی در مراکز مغز، تصمیم‌گیری مغز و تصمیمی که در مغز می‌شود مراکزی که حساسیت دارند، احتمال دارد که من احتمال می‌دهم چون دیگر در این امور وارد نشدند، فعلاً وارد این قسمت نمی‌شویم.

من فکر می‌کنم که این بتواند، یعنی تصمیم‌گیری روی خمر جامع با تصمیم‌گیری روی کل واحد من المایعین حتی به لحاظ علوم طبیعی در انسان در سلسله عصبی و در نقاط حساسی که در مغز هست اثر بکند. مثل تعبیر قدما؛ چطور می‌گویم قوه وهم و قوه خیال؛ این ممکن است حتی مراکزش در مغز هم مشخص باشد. همین مطلبی که ما عرض می‌کنیم.

پس بنابراین آن که به ذهن ما می‌آید بحث ملاقی را ما می‌بریم روی بحث عام. خوب است مرحوم نائینی هم از ملاقی تعمیم بردند. عرض کردم مرحوم آقای خویی تعمیم ندادند، فقط بحث میوه را مطرح کردند. معلوم شد بحث خیلی واسع است و انصافاً بحث خیلی لطیفی هم هست.

و آنچه که می‌شود بار کرد؛ یک، احتمال دارد، یک، ما فقط وجوب اجتناب داشته باشیم و لا غیر. هیچ اثر را بار نکنیم؛ چون تمام آن آثار روی عنوان خمر واقعی است. تمام آن آثار روی بول واقعی است، و این طرف بول ابداعی است، خمر ابداعی است، واقعی نیست. هیچ اثر. بیعش جایز باشد، مانعیت نماز نداشته باشد، اگر خورد حد نداشته باشد، الی آخر، کل آثار. بگویم عقل بیش از این مقدار حکم نمی‌کند. آن مقداری که عقل ابداع می‌کند همین است. یعنی آن مقداری که خیلی، ظاهر عبارت آقاضیاء این طور است. اما فکر نمی‌کنم ایشان به این سعه قائل باشند.

مرحوم آقای نائینی می‌فرمایند نه، آثاری که در احکام بر آن بار است، بر عنوان بول، این بار می‌شود، عنوان بول. شربش جایز نیست، بیعش جایز نیست، مانع نماز است، ولو یک طرف. و نمائت متصله و نمائت منفصله و منافع کلاً آثار بر آنها بار می‌شود. همان مثال میوه، دو تا درخت است، یکی غصبی است. یکی میوه دارد، یکی ندارد، میوه آن یکی را می‌شود خورد یا نه؟ ایشان می‌گویند نه، همچنان که از خود درخت اجتناب می‌کنید، از میوه هم باید اجتناب بکنید، هیچ فرقی نمی‌کند. گوسفندی است، بچه یکی شان زاییده است، یکی اصلاً

نمی‌زاید، تشخیص نمی‌دهد، یکی هم غصبی است. نائینی می‌گوید از بچه هم باید اجتناب کرد. همان که می‌گوید از گوسفند اجتناب بکن، بچه هم همان است. حمل تابع مادر است.

مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آقای خویی می‌گویند نه، این جدا شده، ماهیتش جدا است، اصل بر آن جاری می‌شود بلامعارض.

پس بنابراین ما این را توسعه دادیم، توسعه‌ای که ما دادیم، آثاری که دیگران بار می‌کنند. دیگران را آقایان فقط حد شرب خمر گرفتند. ما توسعه دادیم مثل لا تزوجوا شارب الخمر، مثل لا تصلی خلف شارب الخمر، این را توسعه دادیم. بعد توسعه دادیم به آن راهی که امروز در قوانین متعارف است. گاهی آثاری بر خود این عنوان هست غیر از اثری که می‌خواهد، غیر از لا تزوجوا شارب الخمر؛ چون شارب الخمر فاسق می‌شود. فاسق باید مثلاً استاندار نمی‌شود، فرمانده نیروی مسلح نمی‌شود، الی آخره.

یعنی یک مجموعه مترابط قانونی را ما حساب می‌کنیم. روشن شد برایتان؟ ما در این مجموعه، در کل اینها، و انصافاً بحث لطیفی است. به نظر من بحث لطیف در علم اجمالی باشد همین است. بحث ریشه‌ای همین است.

و من فکر می‌کنم در قوانین، فکر می‌کنم مراجعه نکردم سابقاً، فکر می‌کنم آثار قانونی را بار نمی‌کنند. من خیال می‌کردم امروز تمام می‌شود. یک توضیحی در اینجا باید داده بشود که انشاء الله روز یکشنبه به حسب ظاهر می‌خوانیم. چون شنبه که مبعث پیغمبر اکرم (ص) است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين